

کاوش نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی میان عربی - فارسی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه

سال دوم، شماره ۸، زمستان ۱۳۹۱ هـ ش / ۱۴۳۴ هـ ق / ۲۰۱۲ م، صص ۵۱-۷۵

تصویرشناسی سیمای شرق و غرب در شعر شوقی و بهار^۱

صابره سیاوشی^۲

استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

شوقی و بهار دو شاعر برجسته ادبیات معاصر پارسی و عربی، در شرایط مشابهی چون هم‌زمان بودن، مسلمان بودن، زندگی در شرایط استبداد سیاسی، درگیری با کشورهای استعمارگر، آزادی خواهی، داشتن مبارزات انقلابی و تحمل تبعید، زندان و... از نظر فکری و ادبی نزدیکی فراوانی به یکدیگر یافته‌اند. بررسی تطبیقی اشعار این دو شاعر، نشان‌دهنده آن است که مضامینی هم‌چون: ملی‌گرایی، تقابل شرق و غرب، جنگ، زن، آزادی، علم، عدالت و فقر، جلوه‌های بارز مشترک در اندیشه آن‌ها را تشکیل می‌دهد. نگارنده در این پژوهش کوشیده است با تصویرشناسی دو جهان شرق و غرب در شعر شوقی و بهار، به تطبیق این رویکرد به عنوان یکی از رهیافت‌های فکری عصر حاضر بپردازد. نتایج به‌دست آمده نشان می‌دهد: الف) ایستادگی در برابر زیاده‌خواهی استعمارگران از اصول مورد اتفاق در اندیشه دو شاعر است. ب) بهار و شوقی ضمن اشاره به جنبه‌های مثبت و منفی تقلید از غرب، به بیان نمونه‌هایی در هر دو حیطه پرداخته‌اند.

واژگان کلیدی: بررسی تطبیقی، تصویرشناسی شرق و غرب، شوقی، بهار

پیشینه پژوهش

در زمینه بررسی تصویرشناسی شرق و غرب در اشعار این دو شاعر معاصر زبان فارسی و عربی، تاکنون پژوهش مستقلی صورت نگرفته است. پژوهش‌های مرتبط با این مضمون عبارتند از: مقاله «بررسی تطبیقی دیدگاه‌های سیاسی شوقی و بهار» از علی صابری و الهه رزاقی (۱۳۹۱) در نشریه مطالعات ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، دوره ۶، شماره ۲۲، که در آن نکات مربوط به دیدگاه‌های بهار و شوقی درباره استعمار، آزادی و جنگ، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. مقاله «حضور سیاسی بیگانگان در دیوان ملک‌الشعرای بهار» از غلامعلی فلاح (۱۳۸۳)، در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تربیت معلم تهران، سال دوازدهم، شماره ۴۷ نیز به انعکاس دیدگاه مخالف و اعتراض گونه بهار به حضور بیگانگان در کشور می‌پردازد. مقاله «بهار و شوقی در گذرگاه مضامین و معانی» مهدی ممتحن (۱۳۸۹)، مجله ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال اول، شماره ۲ نیز اشعار سیاسی و میهنی دو شاعر یاد شده را به عنوان شاعرانی ملی بررسی کرده است. یکی از جامع‌ترین منابع درباره زندگی و آثار بهار، مقاله‌ای است که از احمد سمیعی در دایرة المعارف بزرگ اسلامی به چاپ رسیده است. مقاله‌هایی نیز با عنوان «مطالعه موردپژوهانه در تأثیر قرآن در ادبیات فارسی (اشعار بهار)» نشریه مقالات و بررسی‌ها دفتر ۷۵ (۱) و نیز «ریشه‌های ایرانی امثال و حکم عربی در شعر بهار» نشریه نامه فرهنگستان، شماره ۱/۹ از وحید سبزیان‌پور منتشر شده که برای شناخت سیر تحولات فکری و اعتقادی بهار و نیز تشابه لفظ و مضمون در اشعار شوقی و بهار اطلاعات مفیدی به دست می‌دهد. کتاب *ادبیات تطبیقی* نیز که در سال ۱۳۸۶ توسط دکتر ابوالحسن امین مقدسی با تکیه بر مقارنه شوقی و بهار تألیف شده و توسط انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسیده، اگرچه مسائل گوناگونی از جمله: فقر، زن، علم، جنگ و... را از نگاه این دو شاعر مورد مقایسه و تحلیل قرار داده؛ اما به مسأله تصویرشناسی دو جهان شرق و غرب از نظرگاه این دو شاعر نپرداخته است که این پژوهش سعی در انجام این مهم دارد. تفاوت مقاله موجود با دیگر پژوهش‌های مذکور در آن است که نگاه احمد شوقی به مسائل شرق و غرب در ادبیات عربی را هم‌پایه بهار در ادبیات فارسی، مورد نقد و بررسی قرار داده است. این کار از حیث موضوع بدون سابقه قبلی است و از این جهت کاری نو و تازه به شمار می‌آید.

اهمیت موضوع و روش کار

اهمیت این موضوع از آن جهت است که در آن، تصویرشناسی دو جهان شرق و غرب، با روش توصیفی-تحلیلی در شعر دو شاعر صاحب‌سبک دو ادبیات پربار جهان - ایران و مصر - مورد مقایسه و تحلیل قرار گرفته و نتایج حاصله در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

پرسش‌های اصلی

پژوهش حاضر از خلال بررسی زاویه‌دید دو شاعر معاصر عرب و ایرانی می‌کوشد به این سؤالات پاسخ گوید:

- تصویر دو جهان شرق و غرب در شعر شوقی و بهار چگونه است؟
- رویکرد این دو شاعر به دو فرهنگ شرق و غرب دارای چه نقاط تشابه و اختلافی است؟
- زاویه نگاه شوقی و بهار به دو فرهنگ شرق و غرب، به صورت فردی و سنت‌گراست یا این که با گذر زمان، شکلی اجتماعی و تجدّدگرا به خود گرفته است؟

نگاهی کوتاه به زندگی بهار

ملک‌الشعرا بهار در سال ۱۳۰۴ به دنیا آمد. تولد او در دهه آخر حکومت ناصرالدین شاه قاجار - درست زمانی که ایران تحت نفوذ مستقیم روس و انگلیس، اسف‌بارترین روزهای تاریخ خویش را سپری می‌کرد - رخ داد. (نیکوهمت، ۱۳۶۱: ۸) «دیوان بهار متنوع‌ترین دیوان ادب پارسی در عصر مشروطه است.» (حاکمی، ۱۳۸۶: ۸۰) وطنیات، وصف طبیعت، مدح، طنز، مرثیه‌های مذهبی، مسائل سیاسی و... از حوزه‌های شعری اوست. آشنایی بهار با زبان عربی، به دوران کودکی او بازمی‌گردد؛ «نشانه‌های این آشنایی، در اشارات او به اشعار عرب و استفاده از امثال عربی، آشکار است.» (سبزیان‌پور، ۱۳۸۶: ۷۵) علامه دهخدا بر این اعتقاد است که «ایران پس از حافظ، شاعری به بزرگی ملک‌الشعراء بهار به خود ندیده است.» استاد فروزانفر نیز بهار را چنین می‌ستاید: «بهار شاعری است که قریب هفتصد سال مانند او در ایران پدید نیامده است» (حائری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۹۸) دکتر زرین‌کوب پیرامون درونمایه‌های اصلی شعر بهار می‌گوید: «بهار در همان قالب‌های شناخته شده شعر فارسی، مفاهیمی نو هم چون وطن، آزادی، دموکراسی، مساوات، عدالت و حقوق زن را مطرح می‌سازد و در شعر فارسی فضایی نو با دیدگاهی جدید پدید می‌آورد که تا روزگار او مانندش دیده نشده بود.» (زرین‌کوب، ۱۳۵۵: ۳۱۵). او با سنت و تجدّد تعاملی معتدل دارد و «از سه فضیلت بزرگ گویندگی، نویسندگی و سخنوری به حدّ اعلی و کافی بهره‌مند است.» (همایی، ۱۳۸۷: ۳۳۵) به قول استاد

شفیعی کدکنی، او «بارورترین استعدادی بود که در شعر کلاسیک فارسی - به روزگار ما - چهره نمود.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۷۹)

گذری کوتاه بر زندگی شوقی

شوقی در سال ۱۹۶۸ به دنیا آمد. تولد او هم‌زمان با حکومت خدیوی اسماعیل بود (مندور، ۱۹۷۰: ۳۷). این شاعر دارای شخصیتی چندوجهی و متغیر است. همین مسأله از او شخصیتی عجیب و متضاد و نیز آشفته و سرگردان ساخته است. «شاعری که کمتر اتفاق می‌افتد گرایش‌ها و اعمالش به یک جانب سمت‌گیری کرده باشد و شخصیت دوگانه‌اش هم درجاده‌های ادب حیران و سرگردان است و هم در جاده‌های سیاست» (الفاخوری، ۱۳۷۸/۱۹۸۷: ۶۹۱ و ۶۹۲). شوقی ضیف در این باره می‌گوید: «شوقی در قصر، گاه با انگلیس بود؛ گاه با مردم و گاه با منصب‌طلبان». (ضیف، ۱۹۷۵: ۲۸) طه حسین بر این باور است که بخش اول زندگی شوقی، متعلق به خود اوست. او در این مرحله، شاعر لذت‌خود بوده است. در بخش دوم، شاعر موظف‌امیر و دربار است و در بخش سوم، شاعر هنر و مردم (حسین، ۱۹۳۳: ۹۶). با پذیرفتن این نگاه، شاید بتوان برخی تناقضات موجود در شعر او را تفسیر کرد. بسیاری از جمله عقاد معتقد بودند، احمد شوقی شایستگی رسیدن به عنوان امیرالشعرا را نداشته؛ چراکه به زعم ایشان شعر او، مصنوع و متکلف و عاری از خیال و عاطفه است و چیزی فراتر از دیگر شاعران ندارد (العقاد، ۱۹۵۰: ۸۶). برخلاف نظر این افراد، باید گفت درک سیاسی شوقی، در سطحی فراتر از دیگر شاعران هم‌عصر خویش قرار دارد. او مورخ زمان خود و نیز سیاستمداری است که همواره در شیپور یکپارچگی جهان اسلام می‌دمد. بهترین گواه این ادعا، کتاب *دول العرب و عظماء الإسلام* اوست. به قول حنا الفاخوری، «شوقی اگر شاعر همه جهان نیست شاعر مشرق زمین است. او بزرگترین ارکان نهضتی است که شعر عربی را به سوی ارزش‌های جاودانه سوق داده است» (الفاخوری، ۱۳۷۸/۱۹۸۷: ۷۲۶).

تصویرشناسی شرق و غرب

جهت بررسی تصویر دو فرهنگ شرق و غرب در شعر شوقی و بهار، ابتدا باید تعریفی اجمالی از دو پدیده غرب‌گرایی و شرق‌گرایی ارائه شود. غرب‌گرایی، یک جریان خاص فرهنگی است که در نتیجه آن یک جامعه یا بخشی از آن، فرهنگی را که در جهان غرب به دنبال رنسانس و انقلاب صنعتی به وجود آمده است، به طور کامل و یا به صورت جزئی اقتباس می‌کند. آغاز غرب‌گرایی در ایران را می‌توان به دوره ناصرالدین شاه قاجار منتسب دانست. این گرایش با سفرهای متعدد این پادشاه به اروپا و به ویژه انگلستان آغاز شد و در دوره پهلوی به اوج خود رسید. از برجسته‌ترین چهره‌های غرب‌گرایی

در ایران، «تقی زاده»، «آخوندزاده» و «میرزا ملکم خان» هستند که توصیه‌ی ایشان «فرنگی شدن از سر تا نوک پا» بود. (آجدانی، ۱۳۸۷: ۱۰۹) از دیگر سوی، حاکمان مصر و نیز عثمانیان که شوقی از ارادتمندان خاصّ ایشان به شمار می‌آید، با هدف احیای عظمت پیشین و از بین بردن عقب‌ماندگی کنونی خود، و در حالی که عامل اصلی پیشرفت اروپاییان را قدرت نظامی ایشان می‌دیدند، به خرید بی‌چون و چرای ابزارآلات نظامی غربیان پرداخته و بدون مبنا یا چارچوبی مستقل، به اقتباس نارسا از روش‌ها و الگوهای ایشان در ایجاد نهادهای اجتماعی - فرهنگی پرداختند. این دو امپراطوری بزرگ با روشی که در پیش گرفتند، نه تنها عقب‌ماندگی جوامع خود را برطرف نکردند؛ بلکه گرفتار بحران هویت هم شدند. این جنبه‌ی موضوع در شعر شوقی نمودی واضح دارد. این حکومت‌ها در برابر غرب، موضعی سطحی‌نگر، خودباخته و مقلد بی‌چون و چرا گرفتند. در برابر این جریان در مشرق زمین که اغلب کشورهای عقب‌مانده و فقیر بودند، جریانی شکل گرفت که خسته و در مانده از همه‌ی تحقیرها و تهدیدهای ممالک قدرتمند و پیشرفته، با یادآوری ثروت‌های طبیعی و معنوی خود، سعی بر آن دارد که نگاه حسرت‌بار خود را از دنیای استعمارگر غرب، به توانایی‌ها و ظرفیت‌های خود معطوف سازد. این جریان نیز هم‌چون جریان‌های روشنفکری غرب‌باور، طرفداران و مخالفان خاص را دارد و در دوره‌های پرفراز و نشیب تاریخی، سیر تحوّل خود را می‌پیماید. تصویرشناسی دنیای شرق و غرب در شعر این دو شاعر در محورهای زیر قابل تقسیم است:

۱. تقابل نمونه‌های پیشرفت در شرق و غرب

ایران و ژاپن دو کشور آسیایی هستند که علی‌رغم وجود مشابهت و همسانی بسیار، در قرن‌های اخیر دچار فاصله‌ی فراوان در سطوح مختلف پیشرفت شدند. بهار با اشاره به این مسأله، یادآوری می‌کند که دو کشور ایران و ژاپن در ابتدای مسیر ترقّی با هم بودند. ژاپن با موفقیت به پایان راه رسید؛ اما ما در نیمه‌ی راه باقی ماندیم و نتوانستیم به اهدافمان دست یابیم:

ما و ژاپن همسفر بودیم اندر آسیا او سوی مقصد شد و در نیمه ره ماندیم ما
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۹۶)

ژاپن نمونه‌ی شرقی پیشرفت به شمار می‌آید. کشوری که با داشتن مردمانی سخت‌کوش در کنار مدیریت کارآمد، بومی‌کردن تکنولوژی، شناخت دقیق واقعیات جامعه و درک امکانات و محدودیت‌ها و از همه مهم‌تر، توجه به ارزش‌های ملی و هویت فرهنگی در انتخاب الگوی توسعه‌ی خود، توانست در ردیف کشورهای دست‌اول جهان قرار گیرد.

بهار در کنار معرفی الگوهای پیشرفت و دستاوردهای حاصل از آن برای جامعه شرقی، گاهی نیز از نتایج درخشان غرب در حیطه‌های علمی و تکنولوژیک پرده برداشته و به تمجید از مخترعان آن‌ها می‌پردازد. وی در قطعه‌ای کوتاه با عنوان «نور مخفی» دربارهٔ درمان لیزری و رادیولوژی بیماری‌ها - که احتمالاً آن را در جریان سفر استعلاجی خود به اروپا مشاهده کرده است - این‌گونه می‌گوید:

دانشوران غرب نمودند اختراع نوری قوی که پرتوش از قلب سرکند
دل را بدان معاینه سازند وانگهی درمان چنان کنند که در وی ثمر کند

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۲: ۴۴۳)

احمد شوقی نیز پاریس، پایتخت فرانسه را مرکز علم در جهان و مایهٔ زیبایی و شکوه و یکی از ارکان مستحکم دنیا می‌داند. او معتقد است پاریس آن‌قدر پیشرفت کرده است که تمدن دنیا در سایهٔ نور تمدن فرزندان این کشور راه خویش را می‌یابد و الگوی جهانیان در رسیدن به حقیقت، این شهر است؛ او در همین راستا خطاب به پاریس می‌گوید:

وَالْعِلْمُ فِي شَرْقِ الْبِلَادِ وَغَرْبِهَا الْعَصْرُ، أَنْتِ جَمَالُهَا، وَجَلَالُهَا
مَا حَاجَّ طَالِبُهُ سِوَى نَادِيكِ وَالرُّكْنُ مِنْ بُنْيَانِهِ الْمَسْمُوكِ
أَخَذْتُ لَوَاءَ الْحَقِّ عَنكِ شِعْوَبُهُ وَمَشَيْتُ حَضَارَتَهُ بِنُورِ بَيْتِيكِ

(شوقی، ۱۹۳۴، ج ۲: ۲۱۰)

جویندگان علم در شرق و غرب سرزمین‌ها، تنها به محفل تو روی می‌آورند. تو مایهٔ زیبایی و شکوه روزگار و ستون بنای بلند آن هستی. دیگر ملت‌ها پرچم حقیقت را از تو گرفتند و راه خویش را در پرتو نور فرزندان تو یافتند.

شوقی با مشاهدهٔ هواپیما در فرانسه و پیشرفت‌های علمی این کشور در صنعت هوایی، ضمن اعتراف به قدرت برتر این کشور در این زمینه، به حضرت سلیمان که روزی باد تحت فرمان او بوده^(۱) می‌گوید: ای سلیمان برخیز و بین که قومی زمام آسمان را در دست گرفته‌اند و بر باد افسار زده‌اند. چیزی که روزی برای تو معجزه بود، نشانهٔ علمی است که این مردمان به آن دست یافته‌اند. فرمانروایی بر بادها قدرتی بود که تنها در اختیار تو بود؛ اما اکنون نصیب کسانی شده است که در راه علم با جدیت و ارادهٔ محکم گام برمی‌دارند:

فَمَنْ سُلَيْمَانُ، بِسَاطِ الرِّيحِ قَامَا حِينَ ضَاقَ الْبُرُّ وَالْبَحْرُ بِهِمْ
مَلِكَ الْقَوْمِ مِنَ الْجَوِّ الزَّمَامِ أَسْرَجُوا الرِّيحَ، وَسَامَوْهَا اللَّجَامَا
صَارَ مَا كَانَ لَكُمْ مُعْجِزَةً آيَةً لِلْعَالَمِ آتَاهَا الْأَنَامَا

فُـدْرَةٌ كُنْتَ بِهَا مُنْفَرِدًا أَصْبَحْتَ حِصَّةً مِّنْ جَدِّ اعْتِرَافًا

(شوقی، ۱۹۳۴، ج ۲: ۲۹۹-۳۰۰)

ای سلیمان برخیز و ببین که بساط سواری تو بر بادها برچیده شده و فرانسویان مهار آسمان را در دست گرفته‌اند. هنگامی که زمین و آسمان بر فرانسویان تنگ شد، ایشان بر بادها لگام زدند و بر آن سوار شدند. آنچه در نظر شما هم چون معجزه ناممکن به نظر می‌رسید، تبدیل به نشانه‌ای از علم شد که مردمان آن را به وجود آوردند. ای سلیمان قدرتی که تنها از آن تو بود، اکنون نصیب کسانی گشته که همتی بلند دارند.

همان گونه که می‌بینیم، نمونه‌هایی که بهار برای پیشرفت علم در دو دنیای شرق و غرب معرفی می‌کند دارای پیشینهٔ اسطوره‌ای و تاریخی نیست؛ حال آن که با دیدن هواپیما، سلیمان با قالیچهٔ پرنده‌اش در نظر شوقی پدیدار می‌شود.

۲. تقابل نام‌آوران شرق و غرب

تقابل دو دنیای بزرگ شرق و غرب در اندیشهٔ بهار، باعث مقایسهٔ شخصیت‌های مشهور این دو قطب جهان می‌شود. شاعر، سپهدار بزرگ غرب، ناپلئون بناپارت را با سپهدار ایرانی سردار اسعد بختیاری مقایسه می‌کند. تحلیل بهار از شخصیت و هدف زندگی این دو سردار جالب است. او هدف ناپلئون را از جنگ‌هایش، رسیدن به پادشاهی و قدرت می‌داند و در برابر، هدف سردار اسعد را از نبرد، خدمت به مردم و یاری هم‌نوع برمی‌شمرد. ناپلئون از نظر بهار، انسانی خودخواه و قدرت‌طلب است؛ حال آن که سردار ایرانی، شخصیتی از خود گذشته و فداکار دارد. روح منفعت‌طلبی و خودخواهی غربیان در برابر روحیهٔ عاطفی و انسانی شرقیان، در این ابیات کاملاً قابل مقایسه و تطبیق است:

ولیک جهد بناپارت و آن کشاکش نیز	به قصد پادشاهی بود، نی به قصد دگر
چو بود کوشش او خاصهٔ بزرگی او	حدیث او بنه از دست و فضل او مشمر
بنه ز دست حدیث سپاهدار اروپ	به سرگذشت سپهدار آسیا بنگر
بین که این هنری مرد در زمانه چه کرد	ز جهد و کوشش و تدبیر و هوش و رأی و فکر
شگفتی و عجب آن جاست کافریدهٔ خاک	به رامش دگران چنگ در زند به خطر
به قصد خدمت ملت، به قصد یاری نوع	همی به خویش پسندد هزار گونه ضرر

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۱۷۲-۱۷۳)

یکی از موارد مشترک و جالب دربارهٔ تقابل نام‌آوران شرق و غرب، نگاه هم‌سو و دقیقاً یکسان شوقی و بهار به شخصیت ناپلئون بناپارت است. شوقی نیز در بازخوانی شخصیت ناپلئون، او را فردی می‌داند که تنها به دنبال قدرت‌طلبی است و به پادشاهی و حکمرانی خود می‌اندیشد؛ حال آن که قهرمان

شرقی مورد نظر شوقی مصطفی کمال پاشا (آتاترک^(۲))، برای اعتلای سرزمین خویش می‌جنگد. شاعر، ناپلئون را بنده هواهای شخصی و نفسانی خود می‌داند؛ در حالی که از نظر او آتاترک این‌گونه نیست؛ از همین رو خطاب به ترکیه می‌گوید:

والتَّسَرُّ (۳) سَلَّ السَّيْفَ يَبْنِي نَفْسَهُ
والتَّسَرُّ مَمْلُوكٌ لِسُلْطَانِ الْهُوَى

وَفَتَاكِ سَلَّ حَسَامَةً يَبْنِيكِ
وَوَجَدْتُ نَسْرَكَ لَيْسَ بِالْمَمْلُوكِ

(شوقی، ۱۹۳۴: ج ۱: ۲۸۴)

ناپلئون برای منافع خودش می‌جنگید؛ در حالی که آتاترک برای ساختن تو جنگید. ناپلئون بنده هوا و هوس خود بود؛ حال آن‌که آتاترک بنده چیزی نیست.

۳. تقابل منافع

از آن‌جا که تحقق منافع کشورهای اروپایی همواره در گرو غارت کشورهای ضعیف و جهان سوم همانند ایران بوده است، این کشورها در روزگار بهار به غارت ثروت‌های خدادادی و محدود کردن مرزهای ما روی آوردند که ناکارآمدی حاکمان داخلی در برخی دوره‌ها، آتش این غارتگری را شعله‌ورتر ساخته و بر شدت آن می‌افزود. تقابل منافع دو کشور روسیه و انگلیس در روزگار حیات ملک الشعراء بهار، باعث گرفتار شدن کشور ایران در چنگال ظلم این دو قدرت بزرگ آن روزگار شده بود. شاعر که شاهد از دست رفتن منافع، ثروت و ناموس ایران توسط بیگانگان است، در قصیده‌ای با نام «ایران مال شماس» از هم‌وطنانش می‌خواهد که به دنبال راه چاره‌ای جهت دفاع از منافع و ثروت‌های سرزمین مادری خود باشد:

هان ای ایرانیان، بینم محبوسان
گویی در این میان گرفته کابوسان
به پنجه انگلیس، به چنگل روستان
کز دو طرف می‌برند ثروت و ناموسان
ایران مال شماس، ایران مال شماس
در ره ناموس و مال، کوشش کردن رواست

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۲۵۸)

احمد شوقی نیز در روزگاری می‌زیست که استبداد، روح خودباوری و اعتماد به نفس را از مصریان گرفته بود. در چنین شرایطی وظیفه یک شاعر متعهد آن است که غبار ناتوانی و عجز را از چهره ملت خویش بزدايد و با متبلور ساختن شخصیت ایشان، افتخارات و سابقه درخشان آن‌ها در اموری هم‌چون تمدن، علم، هنر و حکومت را یادآوری نموده و آن‌ها را در کسب منافع خویش یاری‌رساند. (احمد فؤاد، ۱۹۷۱: ۱۰۰) اشعار شوقی بیانگر آن است که این شاعر، منفعت‌طلبی و زیاده‌خواهی کشورهای

غربی را درک کرده است؛ البتّه بروز این امر در شعر او، به اندازه بهار واضح و پررنگ نیست. این امر می‌تواند چند دلیل داشته باشد که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به فراوانی منابع زیرزمینی و نفتی ایران نسبت به مصر، موقعیت استراتژیک ایران در منطقه خاورمیانه و نزدیکی ایران در مقایسه با مصر و نیز اوضاع سیاسی آشفته‌تر ایران نسبت به این کشور اشاره کرد.

او با بازگویی اهمّیت و پیشینه غنی کشورهای حاشیه دریای مدیترانه و به ویژه مصر، نگرانی خود را از طمع کشورهای غربی برای غارت منابع و ثروت این کشورها بیان می‌دارد. شاعر به این کشورها می‌گوید: جهان غرب نیکویی‌ها و سیاست‌های معتدل شما در تعامل با ایشان را فراموش کرده است و به دنبال بلعیدن و قورت دادن شماست؛ پس شما نیز تمام توان خویش را به کار گیرید و مانع از بین رفتن منافع خویش توسط این دولت‌های استعمارگر و خودخواه شوید:

أَيُّ الْمَمَالِكِ؟ أَيُّهَا	فِي الدَّهْرِ مَارْفَعَتْ شِرَاعُكَ؟
يَا أبيضَ الأَثَارِ، -	والصفحاتِ، ضَيِّعَ مَنْ أضعَاكَ
إِنَّ اليَمَانَ، وَإِنَّ حُسْنَ -	العقلِ، مَا زالَ متاعُكَ
فإنْبَلِغْ، فَدَيْتُكَ، كُلَّ -	مَائِكَ، فاملأ يَتَوِي إبتلاءُكَ

(شوقی، ۱۹۳۴، ج ۲: ۳۳۵)

ای سرزمین مصر، کدام کشور است که نام تو را به نیکویی نيفراشته باشد؟ ای کشوری که دارای تاریخ و آثار نیکو هستی، هر کس بخواد تو را تباه سازد، خود نابود می‌شود. همواره گفتار و پندار نیک، کالای تو بوده است. جانم به فدایت! همه آب خویش را بنوش (از همه امکانات و توانایی‌های خود حسن استفاده را بکن)؛ چرا که دیگران قصد بلعیدن تو را دارند.

۴. تقابل علمی

بهار دو قدرت علمی غرب و شرق را در برابر هم می‌داند. البتّه او فردی واقع‌بین است و به خوبی می‌داند که فاصله سطح دانش در دو دنیای شرق و غرب آن‌قدر زیاد است که کشورهای ضعیف هم اکنون نمی‌توانند در برابر قدرت علمی غرب بایستند. پس راه‌حل آن است که با دانایی و کیاست، علم را از ایشان فرا گرفته و با بومی‌سازی، به آن صبغه شرقی و ملی ببخشند و بدین‌گونه آن را دارای قابلیت انطباق با فضای حاکم بر جامعه خود نمایند:

زغرب علم فراگیر و ده به معدۀ شرق که فعل هاضمه‌اش با تن انضمام دهد

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۵۶۸)

همان‌گونه که می‌بینیم، راهکار شاعر خوش‌فکر ایرانی برای سرعت بخشیدن به روند رشد علمی کشور، بومی‌سازی علم است؛ مطلبی که اکنون به فاصله یک قرن، مورد اهتمام افکار عمومی کشورمان قرار گرفته است.

سطریه نام شهری در استان قاهره مصر است که در زمان سعد زغلول پاشا در آن مدرسه‌ای ساخته شد که از نظر درجه علمی و سطح کیفیت آموزشی، از جایگاه بسیار بالایی برخوردار بود. این مدرسه از نظر شوقی از آن چنان جایگاه بالایی قرار دارد که شاعر، آن را به عنوان سمبل علم مشرق زمین در برابر کشور یونان به عنوان سمبل علم مغرب زمین قرار می‌دهد و می‌گوید:

مدرستی کانت حیاضِ التُّهَى قِرارة العِرْفانِ، دار الرشاڈ
مشایخِ یونانِ یاتوفا یلقون فی العلمِ إلیها القیاد

(شوقی، ۱۹۳۴، ج ۱: ۲۹۵)

مدرسه من جایگاه عقل، شناخت و خردمندی است. جایگاه علمی این مدرسه آن‌قدر بالاست که دانشمندان یونان به آن‌جا می‌آیند و به برتری علمی آن اعتراف می‌کنند.

۵. نگاه منفی به سردمداران غرب

بهار نسبت به عملکرد و نیت سردمداران غرب بدبین است؛ از همین روی در جریان جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) و زمانی که ایران دوره انحطاط خود را طی می‌کرد، با حسرت و تأسف از اوضاع پیش آورده، نگاه منفی خود را نسبت به سردمداران غرب در قالب یک «ساقی‌نامه» منعکس می‌کند و از ساقی خیالی می‌خواهد شرابی به این افراد بنوشاند که با نوشیدن آن از جنگ افروزی، زیاده‌خواهی و تجاوز به ایران دست بردارند:

بده ساقی آن می که خواب آورد شرابی که در مغز تاب آورد
شرابی که ویلهلم^(۴) اگر سرکشد دگر نقشه جنگ کمتر کشد
شرابی که گر روس از او بو کند تنقرز جیحون و آمو کند
شرابی که گر نوشدش نیکلا^(۵) دگر چشم پوشد ز آزار ما
ز تقسیم ایران بیوشد نظر به غمخواری ما بیند کمر
شرابی که گر زان «سرارود گری»^(۶) کشد جرعه ای در صف داوری
نگوید که ایران به کابین ماست بترسد ز باد افره^(۷) و باز خواست

(بهار، ۱۳۵۴: ج ۲: ۲۷۰)

در سال ۱۹۰۷ و پس از پایان یافتن دوران مأموریت «لورد کرومر» مستشار عالی انگلیس در مصر، نخست‌وزیر وقت مصر «مصطفی پاشا فهمی» مجلس تودיעی را با حضور شخصیت‌های مهم کشور و به منظور احترام به این شخص برپا نمود. در این جلسه لرد انگلیسی به دور از هرگونه ادب و احترام، به حکومت و مردم مصر توهین کرد. این اقدام مستشار انگلیسی، بدبینی فراوانی را در ذهن شاعر نسبت به شخص کرومر، دولت انگلیس و اقدامات ایشان در کشور مصر ایجاد کرد. به همین خاطر شوقی نیز به دور از ملاحظات سیاسی و شخصی، این فرد و کشورش و اقدامات ایشان در مصر را به باد انتقاد می‌گیرد. او حکومت انگلیس را پیمان‌شکن و برای مردم مصر همانند بیماری سل می‌داند. او معتقد است سردمداران انگلیس استقلال مصر را از بین برده و علی‌رغم ادعاهای باطل خود، تنها عوارض منفی و زیان برای این کشور به دنبال داشته‌اند. این نگاه تاریک و بدبینانه آن‌جا پر رنگ‌تر می‌شود که شوقی با ردّ منت‌های بیهوده و بی‌پایه و اساس انگلیسی‌ها بر مردم مصر به ایشان می‌گوید: شما به جای تشویق جوانان ما به مطالعه و تحصیل، ایشان را به طرف فوتبال سوق دادید و برای مقام قضاوت کلّ کشور، قاضی دنشوی را که حقّ مردم مصر را پایمال کرد برگزیدید.

ألیوم أخلقتِ الوعودَ حکومتاً	كُنَّا نَنْظُرُ عَهْدَهُمُ الْإِنْجِيلَا
هَدَمْتِ مَعَالِمَهَا، وَهَدَدْتِ زَكْنَهَا	وَأَضَاعْتِ أَسْتِقْلَالَهَا الْمَأْمُولَا
كَمْ مِئْتَةً مَوْهُومَةً، أَنْعَمْتَهَا	مَتَّأً، عَلَى الْفَطْنِ الْحَبِيرِ، ثَقِيلَا
هَلْ مِنْ نَدَاكِ عَلَى الْمَدَارِسِ أَهَّأَا	تَنْذِرُ الْعُلُومَ، وَتَأْخِذُ الْفُوتْبُولَا؟
أَمْ مِنْ صَيَانَتِكَ الْقَضَاءُ بِمَصْرَانُ	تَأْتِي بِقَاضِي دِنْشَوَايَ ^(۸) وَكَيْلَا؟

(شوقی، ۱۹۳۴، ج ۱: ۴۵۵)

امروز حکومتی وعده‌های خود را زیرپا نهاد که گمان می‌کردیم عهدهایش مانند کتاب انجیل تغییرناپذیر است. انگلیس، پایه‌ها و نشانه‌های مصر را فروریخت و استقلالی را که مصریان امید آن را داشتند از بین برد. چه بسیار منت‌های خیالی که بر من نهادی که پذیرش آن‌ها از سوی انسان دانای زیرک دشوار است. آیا از جمله الطاف تو بر مردم مصر این است که علم و دانش را به کناری نهند و به فوتبال روی آورند؟ آیا این‌گونه از عدالت در مصر محافظت می‌کنی که قاضی دنشوی را وکیل مردم مصر قرار می‌دهی؟

۶. نگاه منفی به غرب باوران

در دوره قاجار و به ویژه پس از شکست ایران از روسیه، حاکمان ایرانی در پی کشف علل شکست‌های پی در پی و حقارت‌آمیز خود، به فکر یافتن ریشه این ناکامی‌ها و برطرف کردن آن برآمدند. یکی از راه‌کارها، جبران عقب‌ماندگی ایران در زمینه فناوری و تکنولوژی بود. برای این کار، دانشجویانی

جهت تحصیل به اروپا اعزام شدند که آسیب‌شناسی این پدیده، حاکی از نتایج مثبت و منفی بی‌شماری است. محمد تقی بهار با وجود آن که یکی از شاخص‌ترین چهره‌های روشنفکری ایران پس از جریان مشروطه به شمار می‌آید، نسبت به این پدیده نگاهی تیره و منفی دارد. یکی از تحصیل‌کردگان غرب، ناصرالملک است که بهار در قصیده‌ای طولانی به ردّ و ذمّ او و نیز جریان تحصیل در اروپا می‌پردازد. ابوالقاسم خان قره‌گوزلو (۱۲۴۵-۱۳۰۶) معروف به ناصرالملک از رجال سیاسی دوره ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه و احمد شاه قاجار است. او که رئیس تحصیل‌کردگان اروپا و اولین تحصیل‌کرده ایرانی دانشگاه آکسفورد بود، پس از خلع محمدعلی شاه و جانشینی احمد شاه ۱۲ ساله، به مدت ۴۶ ماه نایب‌السلطنه ایران بود (یلفانی، ۱۳۷۶: ۱۷ و ۱۶۸). بهار که از نظر دیدگاه‌های سیاسی و فکری با این شخص اختلاف فراوان داشت، ضمن بیان ماجرای نایب‌السلطنه شدن او، وی را فردی غرب‌زده، اروپایی‌پرست و بی‌دانش معرفی می‌کند و معتقد است که این شخص تنها به دنبال تأمین منافع اروپاییان است و به ملت خویش نمی‌اندیشد. بهار با بدبینی نسبت به این شخص می‌گوید، از آن‌جا که ابلیس می‌تواند در چهره انسان ظاهر شود، پس نباید هرکسی را باور کرد و یا این که هر آن‌که را ظاهری موجه داشت، به عنوان انسانی نیکو شناخت. نگاه منفی و بدبینی نسبت به این شخص به عنوان یک شخصیت خودباخته و دست‌پرورده اروپا کاملاً روشن است:

ناصرالملک آمد و جایش نشست	نایب‌شاه چون ز گیتی رخت بست
بعد جاهل عالمی برجای هست	ظاهراً گفتند جمعی کم‌خرد
پشت استقلال را خواهد شکست	لیک ما گفتیم کاین مرد جبان
کام خواهید از اروپایی پرست؟	این اروپایی پرست است از چه روی
رشته‌های ملک را خواهد گسست	این‌نسازد کار را محکم ولی
سخت از این پخت و پزها گشته مست	در اروپا پخته‌اند او را و او
ناصرالملک آدمی دانشور است	ابلهان گفتند خیر این طور نیست
گرچه نشیندند و تیر از شست جست	ما بدیشان یک مثل گفتیم نیز
پس به هر دستی نباید داد دست»	«کای بسا ابلیس آدم رو که هست

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۲۲۶)

بهار با داشتن نگاهی تاریک به جریان مهاجرت تحصیلی به غرب، معتقد است که درس خواندن در اروپا به معنای فضل و دانش افراد نیست. او این افراد را انسان‌های خشک، نیرنگ‌باز و فرصت‌طلبی می‌داند که تنها در پی منافع شخصی خود هستند:

هر که روزی چند رفت اندر فرنگ	کی شود آگه ز رسم و نام و ننگ؟
وان که درسی چند از طامات خواند	کی کند در سینه‌اش دانش درنگ؟
دیپلوماسی مشربان خشک مغز	خود چه می‌دانند جز نیرنگ و رنگ؟
و آن همه نیرنگ‌هاشان صورتی است	کز درون زشت است از بیرون قشنگ
هر کجا نفعی است شخصی، می‌پرند	سوی آن چون جرّه باز تیزچنگ
سوی منصب حمله آرند این گروه	چون مقیمان ترن هنگام زنگ

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۲۲۶)

بهار معتقد است ناصرالملک در اروپا به جای تحصیل علم، به باده‌گساری پرداخته است و به جای آوردن نتایج علم و دانش خود، برای ایران دستاوردهای منفی به همراه آورده است. باور او این است که ناصر الملک و افرادی هم‌چون او، نه تنها باعث شفای دردهای سرزمین خود و مردم آن نمی‌شوند؛ بلکه بیماری‌های بیشتر و عمیق‌تر، ارمغان ایشان برای میهنشان است:

ناصرالملک آن برید زشت پی	از فرنگ آمد شتابان سوی ری
باده‌ای کاندر اروپا خورده بود	کرد در ایران به یک گفتارقی
ناصرالملک از طبابت‌های خویش	این چنین برخستگان بخشود سود
از دواهایش شفا نامد پدید	وین مریض از آن کسل تر شد که بود
این مریض و این دوا را مولوی	کرده اندر مثنوی خوش وانمود
«آن علاج و آن طبابت‌های او»	«ریخت یکسر از طیبیان آبرو»

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۲۲۷ و ۲۲۸)

در هرج و مرج سال ۱۳۰۱-۱۳۰۲ که مردم تهران به تحریک بیگانگان به جان یکدیگر افتاده بودند و مطبوعات، میدان جنگ عمومی و سوءاستفاده گروهی از روزنامه‌نگاران هتاک و بیگانه‌پرست شده بودند، بهار با تشبیه وطن به مادر، به یکی از اصحاب مطبوعات حامی غرب یادآور می‌شود که تو مادر وطن، خود را گاهی به درگاه روسیه، گاهی به درگاه آلمان و گاهی دیگر به پیشگاه انگلیس می‌بری و

با این کار خود، او را خوار و ذلیل می‌کند. تو از سوی بیگانگان تطمیع شده‌ای و به همین خاطر بر روی آشنایان خنجر می‌کشی:

مادر بیچاره را زین در به آن درمی‌کشی	گاه تُرک و گاه آلمان گاه روس و انگلیس
وز تعصب، تیغ بر روی برادر می‌کشی	می‌کند بیچاره مادر را به چندین جا عروس
پس به روی آشنا، از کینه خنجر می‌کشی	می‌ستانی محرمانه پول از بیگانگان

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۳۶۷ و ۳۶۸)

شاعر در ادامه، با نگاهی زیرکانه و تیزبین به این روزنامه‌نگار غرب‌گرا، فلسفه‌روی خوش نشان دادن غرب و توجه به او را به زبان تلخ هزل و هجو این گونه تفسیر می‌کند:

هیچ می‌دانی چرا بیگانگان بر روی تو خوب می‌خندند؟ زیرا بار بهتر می‌کشی

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۳۶۸)

همان‌گونه که می‌بینیم، ابیات یاد شده نشان از نگاه کاملاً تیره و منفی بهار به حامیان کشورهای بیگانه و عمال ایشان در ایران دارند. داشتن نگاه غرب‌باورانه و تقلید بی‌چون و چرا از غرب، یا موضوع مورد ابتلای جامعه آن روز مصر و به تبع آن شوقی نبوده و یا اگر هم چنین پدیده‌ای در جامعه وجود داشته است، بازتاب آن به اندازه‌ای ضعیف و کم‌سو بوده که توجه شاعر را به خود جلب نکرده است. برخلاف بهار که ابیات فراوانی در هجو و مخالفت با غرب‌باوران دارد، احمد شوقی در موارد بسیار معدودی به این پدیده پرداخته است. او در سال ۱۹۲۸، مرثیه‌ای را برای یعقوب صروف، سردبیر دو روزنامه‌المقتطف و المقطم می‌سراید که ضمن آن نقش صروف در غنای زبان و فرهنگ عربی را می‌سراید و او را به خاطر پایبندی به ریشه‌های ملی و شرقی خود و عدم سرگردانی میان شرق و غرب می‌ستاید. او به صروف می‌گوید: تو میان شرق و غرب گم نشده‌ای و مانند کلاغی نیستی که می‌خواست راه رفتن کبک را یاد بگیرد؛ اما راه رفتن خویش را نیز به دست فراموشی سپرد:

وماضعتَ بين الشرق والغربِ مشيةً كما قيلَ في الأمثالِ: حجلُ غراب

(شوقی، ۱۹۳۴، ج ۳: ۲۰۹)

تو میان شرق و غرب آواره نیستی و مانند کلاغی نیستی که برای آموختن راه رفتن کبک، راه رفتن خویش را فراموش کرده باشد.

۷. بیان جنایات استعمار غرب در مشرق زمین

در سال ۱۲۹۱ شمسی و پس از تشکیل ژاندارمری کلّ ایران توسط مورگان شوستر آمریکایی، دولت روسیه که منافع خود را در نتیجه این اقدام در معرض خطر می‌دید، طی اولتیماتومی به دولت ایران، اخراج شوستر آمریکایی و نیز استخدام اتباع خارجی در ایران تحت نظر دو کشور روسیه و انگلیس را خواستار شد. مجلس شورای ملی ایران، این اولتیماتوم دخالت‌آمیز را نپذیرفت. روسیه نیز شورشی ظاهری و از پیش طراحی شده را توسط عمال خود در مشهد پایه‌ریزی کرد و به بهانه این که جان اتباع ایشان در خطر است، در فروردین ۱۲۹۱ ش/ ۱۹۱۲ م حرم امام رضا (ع) را به توپ بستند. در پی این حادثه، ساختمان حرم خسارات فراوانی دید و اموال و اشیاء قیمتی حرم توسط روس‌ها به غارت رفت (هروی خراسانی، ۱۳۳۱: ۳۶۸ و ۳۶۹) بهار ضمن اشاره به این جنایت روس‌ها می‌گوید، این غریبان مدعیان تمدن، جنایاتی را مرتکب می‌شوند که وحشیان نیز آن را باور نمی‌کنند. کشته شدن هشتصد تن اعم از زن و مرد، بومی و زوار، نمونه‌ای از این جنایات هولناک است:

نک بیایید و ببینید که در کاخ رضا	توپ ویرانگر روس است که افکنده شر
بنگر باز که این خیره تمدن خواهان	کرده آن کار که وحشی نماید باور
هشتصد مرد و زن از بومی و زوار و غریب	داده جان از یورش لشکر روس کافر

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۲۳۰)

در سال ۱۳۲۰ شمسی که ایران به اشغال دو دولت استعمارگر انگلیس و روس درآمد بود و ظلم و تجاوز این دو میهمان ناخوانده به اوج خود رسیده و زندگی را بر مردم ایران تیره و تار ساخته بود، بهار در چکامه‌ای با عنوان «صفحه‌ای از تاریخ» به بیان مظالم این دو کشور پرداخت. او ضمن این قصیده طولانی به معاهده ۱۹۰۷ اشاره می‌کند که طی آن، روسیه و انگلستان ایران را بین خودشان تقسیم می‌کنند. موضع‌گیری مظفرالدین شاه و نیز مجلس عوام انگلیس در این باره بخش دیگری از قصیده است. مطلع این قصیده نشان از ظلم شدید انگلیس به ایران و میزان نفرت شاعر و مردم ایران از این استعمارگر پیر دارد:

ظلمی که انگلیس در این خاک و آب کرد	نه بیوراسب ^(۹) کرد و نه افراسیاب کرد
از جور و ظلم تازی و تاتار درگذشت	ظلمی که انگلیس در این خاک و آب کرد
کرد انگلیس آن همه بیداد و برسری ^(۱۰)	اخلاق ما تباہ و جگرها کباب کرد

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۷۱۸ و ۷۱۹)

«پیام به انگلستان»، قصیده دیگری است که در نوع خود یک شکایت‌نامه به شمار می‌آید. در جریان جنگ جهانی دوم و کشتارهای ناجوانمردانه و اشغالگری‌های دولت انگلیس و آوردن اسرا و سربازان لهستانی از سوی این کشور به ایران، در کنار غارت غلات و اموال مردم و سوزاندن آن‌ها که موجب قحطی و گرسنگی در کشور شده و زندگی مردم را فلج کرده بود، بهار رسالت به تصویر کشیدن این جنایات را برعهده می‌گیرد تا این فجایع را به زبان خود برای آیندگان ثبت کرده و به میراث نهد. تصاویری که قدرت خیال شاعر در خلق آن‌ها، بر میزان تأثیرگذاری و تأسّف خواننده بر اوضاع تاریک آن روز ایران به ویژه گرسنگی، قحطی و ظلم متجاوز می‌افزاید:

هیچ با حاصل دهقان نکند سیل ملخ	آن‌چه با حاصل این ملک نمودید امسال
همه بردید و چریدید و بکردید انبار	ز جوب و ز بقول ^(۱۱) و ز پیاز و ز ذغال
برزگر گرسنه و جیش بریتانی سیر	شهر بی‌توشه و اردو ز خورش مالامال
بره و مرغ ببرد و کره و تخم بخورد	عسل و قند و مرباش فزون از خرطال ^(۱۲)
نوش‌جان باد به مهمان و حلال آن‌چه خورد	و آن‌چه را برد و تلف کرد نه نوش و نه حلال
که شنیده است که مهمان بخورد هم ببرد	هم نهان سازد و هم سوزد اگر یافت مجال
آخر این دشمنی از چیست بدین قوم فقیر	نه شما زاده مرغید و نه ما نسل شغال؟
دیو با مردم این ملک نکرد آن‌چه کنند	این گروه متمدن به جنوب و به شمال
کاسب و شهری و زارع همگی حیرانند	کز کجا توشه رسانند به اهل و به عیال

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۷۲۸)

ناپلئون بناپارت در سال ۱۷۹۸ با هدف ضربه زدن به منافع اقتصادی انگلیس در هند، به کشور مصر لشکر کشید. نیروهای ناپلئون در کنار اهرام مصر، بیست هزار تن از نیروهای مالیک و عثمانی را با تکیه بر تجهیزات و تاکتیک نظامی برتر خود کشتار کرد. احمد شوقی ضمن اشاره به این موضوع، این کار ناپلئون را نوعی خیره‌سری و سبک‌مغزی دانسته و با شخصیت بخشیدن به اهرام مصر از زبان آن‌ها، سرنوشت شوم ناپلئون و شکست او از انگلیس در نبرد «واترلو» ۱۸۱۵ م. را یادآور می‌شود. به دنبال این شکست، ناپلئون استعفا داد و برای همیشه به جزیره سنت هلن تبعید شد. (تارله، ۱۳۵۸: ۴۷۶ و ۴۷۷)

قاهرُ العَصْرِ و الممالِکِ، -	نابلیونُ و لَئْتُ قَوَادِهِ الْکِبْرَاءِ
جاءَ طیشاً، وَ مِینَ -	قَبْلَ أَطَاشَتْ أَناسَها العِیاءُ
سکتَتْ عَنْهُ یومَ عَیْرِها -	الأهرامُ، لکنْ سُکوتُها استَهزاءُ

فَهِيَ نُوحِي إِلَيْهِ: أَنْ تَلَكَّ - واترلو، فَأَيْنَ الْجِيُوشُ؟ أَيْنَ اللِّوَاءُ

(شوقی، ۱۹۳۴، ج ۱: ۳۹۵)

فرماندهان سپاه ناپلئون - که فاتح روزگار و سرزمین‌ها بود -، پراکنده شدند. ناپلئون با بی‌پروایی به مصر لشکر کشید؛ در حالی که پیش از این، درماندگی لشکر او را بی‌ثبات کرده بود. روزی که ناپلئون به اهرام توهین کرد، سکوت اهرام ریشخندی به او بود. امروز - پس از آن همه کشتاری که ناپلئون در مصر مرتکب شد - اهرام به او می‌گوید: حال که نبرد واترلو به پایان رسیده، سپاهیان و پرچم تو کجا هستند؟

۸. موضع‌گیری پیرامون تقلید از غرب

کشورهای عقب‌مانده و جهان سوم پس از آگاهی و قبول سبقت‌غریبان در میدان فنّ و تکنولوژی، به دنبال چاره‌ای برای جبران این عقب‌ماندگی‌ها برآمدند. نزدیک‌ترین و ساده‌ترین راه، تقلید از اروپاییان بود. این تقلید دارای پیامدها و انواعی است که در زیر به آن‌ها می‌پردازیم:

۸-۱. تقلید منفی و بازدارنده

تقلید دو نوع است: تقلید منفی یا بازدارنده و تقلید مثبت یا رشددهنده. تقلید منفی، الگوبرداری جاهلانه و کورکورانه از همه دستاوردها و تولیدات غرب، صرفاً به دلیل دستیابی غرب به تکنولوژی برتر است. تقلید مثبت نیز تقلیدی است که پس از یقین و اعتماد نسبت به غرب، به عنوان یک منبع پیشرفته قدرت و فناوری به منظور جبران کمبودهای علمی خود و دستیابی به پیشرفت، بیشتر از سوی کشورهای توسعه‌نیافته و یا کمتر توسعه‌یافته صورت می‌گیرد.

یکی از نمونه‌های این تقلید منفی، کشف حجاب زنان بود. بهار اگرچه خود از طرفداران کشف حجاب بوده و «یکی از افتخارات ایران را رهایی زنان از حجاب می‌داند»، (سبزیان‌پور، ۱۳۸۳: ۱۱۶) اما با بی‌حجابی به معنای بی‌عفتی و یا داشتن پوشش‌های نامناسب و ناهنجار مخالف است. یکی از موارد تقلید ایرانیان از اروپاییان که از نظر بهار بسیار ناپسند و قبیح است، پوشیدن لباس‌های تنگ و کوتاه و کوتاه‌شدن موهای زنان و درآمدن به کسوت مردان است که شاعر آن را نمونه یک «تقلید بی‌جا» می‌داند:

زنان گیسوی مشک‌افشان بریدند
زنان فرموده شیطان شنیدند
سراسر زلف با مقرض چیدند

شد این مد در جهان مقبول و هر جا
به ایران هم سرایت کرد این کار
به بر کردند رخت تنگ کوتاه

به یک تقلید بی‌جا این‌بلا را
 دو دستی بر سر خود آوریدند
 (بهار، ۱۳۵۴، ج ۲: ۵۴۳)

بهار در قصیده دیگری باز هم به همین مناسبت، بر این تقلید منفی و نادرست خرده می‌گیرد:
 ز فرط بچه‌بازی‌ها به پاریس این عمل مد
 در ایران هم پی تقلید جنیدند خانم‌ها
 (بهار، ۱۳۵۴، ج ۲: ۵۴۴۲)

بهار با وجود روشنفکری و تجدّدطلبی، مواردی از تقلید را که با عقل‌پویا و اندیشه سلیم در تضاد و تعارض بوده و برخلاف عفت عمومی و یا به حال افراد و سلامتی ایشان مضر باشد، به شدت نفی کرده و به زبان جد و طنز به مقابله با حرکت طوطی‌وار عده‌ای از افراد در جهت «تقلید نابجا و منفی» از مد و نوع پوشش غرب می‌پردازد؛ به عنوان نمونه، بازرگانی به نام «گیو» نوعی کفش از اروپا وارد کرده بود که ظاهراً دارای شکلی عجیب و نامناسب بوده و پوشیدن آن سلامت جسمی افراد را به خطر می‌انداخته است. بهار این ماجرا را به شکلی بسیار زیبا و در قالب طنز و مطایبه این‌گونه آسیب‌شناسی می‌کند:

<p>چارق‌ی^(۱۳) چند وارد از لندن مایه امتحان هر چلمن^(۱۴) زیره‌اش تخت چارق بهمین رفته از کار، روز جنگ پشن دهندش باز چون چه بیژن پوزه‌اش همچو پوز اهریمن کهنه چون موزه اویس قرن همچو کفشی که باشد از آهن یا بود کور یا بود کودن یا ز سنگ است پاش یا ز چدن هرچه دارد گنه به گردن من</p>	<p>گیو تاجر نموده این اوقات مورد آزمون هر نادان رویه‌اش وصله‌ای ز چکمه زال سپر طوس بوده کز دم تیغ نوک آن تیز همچو نیزه گیو رنگ آن هم چون چهره عفريت شوم چون کفش شرحیل عرب^(۱۵) مایه نقرس و کفیدن پای هر که آن را بدید و خنده نکرد و آن که آن را خرید و گریه نکرد و آن که پوشید و پای او نشکست</p>
--	---

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۲: ۵۴۴)

شوقی نیز اگرچه از روشنفکران و رهبران جنبش‌های مدافع حقوق زنان در عصر خویش به شمار می‌آید و همواره جامعه را به پذیرش برداشتن حجاب از سوی ایشان و قائل شدن آزادی‌های فردی و اجتماعی شایسته شأن و منزلت این بخش از جامعه فرامی‌خواند؛ اما در موضوع بی‌حجابی نیز تقلید در بست و کورکورانه از تمدن غرب را نمی‌پذیرد و از آن‌جا که معتقد است بی‌حجابی زن در غرب با فسق و فجور و دیگر امور ناپسند درآمیخته است، بهتر می‌داند که زنان مصر در مسأله آزادی حجاب، زنان ژاپن را الگوی خویش قرار دهند نه کشورهای مهتک و بی‌مبالات غربی را. او معتقد است آن‌گاه که درباره ارزش زن و جایگاه اجتماعی او برایش سخن گفته می‌شود، این سخنان باید منطقی، محکم و منطبق بر واقعیت باشد. پس شاعر مصری در زمینه تقلید نیز چارچوب‌هایی را قائل است و تقلیدهای بازدارنده و منفی را نمی‌پسندد:

لا تَلْعُ فِيهِ، وَلَا تَقُلْ	غَيْرَ الْفَوَاصِلِ مُحْكَمَاتِ
وَإِذَا خَطَبْتَ فَلَا تَكُونُ	خَطْبَاءً عَلَى مِصْرَ الْفِتَاةِ
أُذْكَرُ لَهَا الْيَابِسَانَ، لَا	أُمَّمَ الْهَوَى الْمُتَهْتِكَاتِ

(شوقی، ۱۹۳۴، ج ۱: ۳۴۶)

در زمینه کشف حجاب بیهوده‌گویی نکن و جز سخنان محکم بر زبان نیاور و اگر سخنرانی کردی، این سخنرانی تو برای مصر نوین که هم‌چون دختری جوان است، رویدادی جانکاه نباشد. برای زنان جامعه مصر، زنان ژاپن را مثال بزن و نه زنان جوامع بی‌بند و بار و حرمت‌شکن را.

۸-۲. تقلید و همکاری مثبت و رشددهنده

بهار بر لزوم استفاده از علم غربیان در کنار حفظ فرهنگ و رسوم بومی تأکید کرده و معتقد است با این راهکار، حتی می‌توان از خودِ غربیان نیز پیش‌افتاد. او مشرق‌زمین را با جهان غرب در میدان مبارزه‌ای می‌بیند که با بهره‌گیری از علم و هنر و ورزش می‌تواند گوی سبقت را از ایشان بریابد:

پند پذیرید ز آمریکاییان	پند پذیرفتن نارد زیان
عیسویان کاین علم افراختند	متحدانه به جهان تاختند
یک سره بردند ز عالم سباق	از مدد علم و دم اتفاق
ماز چه بر فرع هیاهو کنیم؟	قاعده اصل ز پا افکنیم؟

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۲: ۱۴۲)

و در جایی دیگر در تأکید همین مطلب می‌گوید:

اینک این میدان ورزش، عرصه علم و هنر شیرمردا با غریو و با غرنگ^(۱۶) آماده شو

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۶۶۷)

بهار، تدبیر در زندگی و عملکرد آمریکاییان و اروپاییان را واجب دانسته و معتقد است می‌توان از ویژگی‌های مثبت ایشان برای تقویت کشور بهره برد؛ به عنوان نمونه، شاعر دو عنصر علم و اتحاد را دو پایه اساسی و برگ برنده ایشان در رقابت با شرق می‌داند و معتقد است اگر ایرانیان مسلمان اجرای این دو رکن را به عنوان پند از مسیحیان بپذیرند، نه تنها زیان آور نیست؛ بلکه برای ایشان سودمند خواهد بود. مورد مزبور، نمونه‌ای از تقلید مثبت و رشددهنده در نظام فکری بهار است.

در کنار بهار، احمد شوقی نیز برتری‌های غرب و ویژگی‌های نیکوی آن را ستوده و بر تقلید رشددهنده از ایشان تأکید می‌کند. یکی از این نکات مثبت و ممتاز غرب از نظر شاعر مصری، پیشرفت علمی غربیان است که مردم شرق باید آن را الگوی خود قرار داده و در جهت رسیدن به جایگاه علمی ایشان بکوشند. مظهر علم غرب از نظر شوقی «یونان» است. به همین خاطر شاعر از احمد لطفی پاشا، یکی از صاحبان علم و اندیشه روزگار خود می‌خواهد که از علم یونان برایش سخن گوید:

مَقِيلٌ لَنَا الْيُونَانُ -	بَيْنَ الْعِلْمِ وَالْخَلْقِ الْقَوْمِ
أَخْلَافُهُمْ نَوَالِسٌ بَيْلٍ، -	وَعِلْمُهُمْ نَوَالِسٌ الْأَدِيمِ
وَشَبَابُهَا يَتَعَلَّمُونَ -	عَلَى الْفِرَاقِ الدَّجْوَمِ
لَمَسُوا الْحَقِيقَةَ فِي -	الْفَنُونِ، وَأَدْرَكُوهُمَا فِي الْعِلْمِ
حَلَّتْ مَكَاناً عَنْدهُمْ -	فَوَقَّ الْمَعْلَمِ وَالزَّعِيمِ
وَأَجْهَلٌ حَظُّكَ، إِنْ -	أَخَذْتَ الْعِلْمَ مِنْ غَيْرِ الْعَلِيمِ

(شوقی، ۱۹۳۴، ج ۱: ۳۳۲)

یونان را به خاطر دانش و اخلاق استوارش برای ما مثال بیاور. اخلاق یونانیان نوری است که راه را روشن می‌کند و علم ایشان روشنایی اهل زمین است. جوانان یونان براساس ستارگان و کواکب علم می‌آموزند. ایشان حقیقت را در دستیابی به هنر و دانش یافتند. حقیقت نزد ایشان جایگاهی فراتر از آموزگار و رهبر دارد. اگر علم را از غیر اهل آن بیاموزی، بهره تو نادانی خواهد بود.

او با اشاره به پیشرفت‌های علمی جوانان یونانی و اروپایی، یادآور می‌شود که ایشان به حقیقت و کنه علوم و هنرها پی برده‌اند و به جایگاهی بس عظیم دست یافته‌اند که ایشان را شایسته رهبری و سرپرستی دیگران در این راه می‌سازد. شاعر از جوانان کشورش می‌خواهد که در این راه اروپاییان را

که دانا و الگویی مناسب و شایسته هستند، مدّ نظر خود داشته باشند؛ چراکه اگر در گزینش سرمشق دچار اشتباه شوند، بهره‌ای جز نادانی و جهالت نخواهند یافت.

نتیجه

نگارنده عناصر مربوط به تصویرشناسی شرق و غرب در شعر شوقی و بهار را به شرح زیر می‌داند:

۱. شوقی تقلید انسان شرقی از غرب را به نوعی، برهم زدن نظم حیات و سنت‌های حاکم بر جامعه می‌داند؛ اما بهار با وجود مخالفت با تقلید غرب، درباره فلسفه تقلید، چنین اعتقادی ندارد.

۲. این یک حقیقت است که به خاطر زیاده‌خواهی استعمارگران، منافع کشورهای ضعیف همواره با منافع ایشان در تضاد بوده است. انعکاس این تقابل در شعر بهار به مراتب پررنگ‌تر از شوقی است.

۳. نگاه دو شاعر نسبت به تقابل علمی دو دنیای شرق و غرب با یکدیگر متفاوت است. نگاه شوقی بیشتر جنبه تاریخی و سمبلیک دارد؛ مثلاً قاهره را به عنوان مرکز علم جهان شرق در برابر یونان به عنوان مهد علم اروپاییان قرار می‌دهد و این واقعیت را که فاصله علمی موجود میان این دو قطب دنیا تا چه اندازه است، نادیده می‌گیرد؛ حال آن‌که بهار با درک و پذیرش این حقیقت، راه‌حلّ مواجهه با آن را به هم‌میهنان خویش می‌آموزد.

۴. بهار پیرامون پیشرفت تکنولوژی در دو دنیای شرق و غرب، به پیشرفت چشمگیر ژاپن و عقب ماندن ایران از این کشور اشاره می‌کند. در حیطه تکنولوژی غرب، مواردی هم‌چون سیستم هواپیمایی غرب و پیشرفت‌های صنعت پزشکی هم‌چون لیزردرمانی، برای شاعر جذاب و جالب است. شوقی نیز با داشتن نگاهی هم‌سو با شاعر ایرانی، ژاپن را نمونه شرقی پیشرفت دانسته و فرانسه و صنعت هواپیمایی آن را می‌ستاید.

۵. بهار و شوقی با کنار هم نهادن نام‌آوران دو دنیای شرق و غرب، به تقابل و سنجش آن‌ها می‌پردازند. نمونه‌های مورد نظر بهار، ناپلئون بناپارت و سردار اسعدند. ناپلئون از نظر شاعر پارسی، شخصیتی خودخواه و قدرت‌طلب دارد؛ حال آن‌که سردار اسعد، انسانی از خود گذشته و فداکار است. گزینه‌های سنجشی شوقی نیز ناپلئون و مصطفی کمال پاشا (آتاترک) هستند. شوقی ناپلئون را بنده هواهای شخصی و نفسانی می‌داند و در مقابل آتاترک را شخصی وطن‌دوست معرفی می‌کند که به خاطر سرزمینش سختی‌های زیادی را تحمل کرده است.

۶. اگرچه عمق نگاه منفی به غرب نزد بهار بیشتر از شوقی است؛ اما هر دو شاعر در ذکر نمونه‌هایی که منجر به ایجاد این بدبینی در ذهن ایشان گردیده، برابرند. بهار بدبینی خود به انگلیس را در قالب قصیده‌ای با عنوان «نفرین به انگلیس» می‌ریزد و از «سرادوارد گری» وزیر خارجه وقت انگلستان انتقاد می‌کند. شوقی نیز نوک پیکان تیز انتقاد و تیره‌بینی خود را به سوی «لورد کرومر انگلیسی» و حکومت انگلیس، به سبب ماجرای دنشواي نشانه می‌رود.

۷. بهار نسبت به پدیده تحصیل در اروپا نگاه چندان مثبتی ندارد. او اغلب این افراد را خودباختگان و غرب‌باورانی می‌داند که به جای سرزمین خود به تأمین منافع بیگانگان می‌اندیشند. شوقی با توجه به آن که خود از تحصیل‌کردگان اروپاست، مخالفتی با این قضیه ندارد؛ اما سرسپردگی بی‌چون و چرا به بیگانه را نیز نمی‌پسندد و با نگاهی معتدل، اندیشمندانی را که دچار سرگشتگی میان شرق و غرب نشده‌اند می‌ستاید و معتقد است درمان دردهای مشرق‌زمین درونی است و نباید راه‌چاره را در خارج جست.

۸. هر دو شاعر به انعکاس جنایات‌های استعمار غرب در سرزمین خود می‌پردازند. بهار ماجرای به توپ بستن حرم امام رضا (ع) توسط روسیه و تقسیم ایران بین دو قدرت روسیه و انگلستان در جریان جنگ دوم جهانی و قحطی و گرسنگی ناشی از آن را تشریح می‌کند. شوقی نیز جنایت کشتار عثمانیان و ممالیک به دست ناپلئون در مصر را تشریح می‌کند. از نظر کمیّت، تعداد اشعاری که بهار ضمن آن‌ها جنایات استعمارگران غربی را برشمرده، به مراتب بیشتر از شوقی هستند.

۹. بهار و شوقی ضمن اشاره به جنبه‌های مثبت و منفی تقلید از غرب، به بیان نمونه‌هایی در هر دو حیطه می‌پردازند. بهار کوتاه کردن موی زنان و داشتن پوشش‌های نامناسب و ناهنجار را نمونه تقلید منفی و الگوگیری از علم و اتحاد غربیان را از موارد تقلید مثبت می‌داند. شوقی نیز از مصریان می‌خواهد پیشرفت علمی، پرورش روحیه وطن‌دوستی و تحصیل در کشورهای پیشرفته علمی را به عنوان نمونه‌های مثبت تقلید بپذیرند؛ وراج بی‌حجابی به معنای بی‌عفتی در میان زنان، نمونه تقلید منفی از نظر شوقی است.

پی‌نوشت‌ها

(۱) آیه ۱۲ سوره ۳۴: «وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحُ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوَّاحُها شَهْرٌ: برای سلیمان باد را رام کردیم که بامدادان آن یک ماه و شامگاهان آن هم یک ماه بود.

(۲) مصطفی کمال پاشا (معروف به آتا ترک به معنای پدر ترک)، نظامی و سیاستمدار بزرگ مشهور معاصر ترکیه است. او بارها با کشورهای انگلیس و ایتالیا جنگید و مانع اشغال ترکیه توسط ایشان شد. وی تا پایان عمر خود در سال ۱۹۳۸ رئیس جمهور ترکیه بود.

(۳) النسر: عقاب و شاهین. عقاب، نماد پرچم پادشاهی ایتالیا در زمان ناپلئون بوده است که این‌جا شاعر آن را استعاره از خود ناپلئون می‌داند. منظور از فتاک: آتاترک است. در مصراع دوم بیت دوم، واژه «نسر» برای آتاترک هم استعاره گرفته شده است.

(۴) ویلهلم دوم، واپسین قیصر آلمان است که با پایان یافتن جنگ جهانی یکم و شکست آلمان، از پادشاهی کنار گذاشته شد.

(۵) نیکلای دوم، آخرین تزار روس است که دوران فرمانروایی او با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه به پایان رسید.

(۶) سر ادوارد گری: وزیر خارجه وقت دولت انگلستان

(۷) بادافره: مکافات بدی

(۸) پس از اشغال مصر توسط انگلیس، لورد کرومر به عنوان نماینده بلندپایه انگلیس در مصر منصوب شد. در زمان مأموریت او در ۱۳ ژوئن ۱۹۰۶، پنج تن از افسران انگلیسی که به قصد شکار کبوتر به منطقه‌ای به نام «دشوای» رفته بودند، حادثه‌ای آفریدند. در اثر تیراندازی این نظامیان، تعدادی از بومیان منطقه زخمی شدند و به دنبال آن چند درگیری میان مردم این منطقه و نظامیان انگلیس رخ داد که منجر به مرگ چند افسر نظامی شد. لورد کرومر دادگاه ویژه‌ای تشکیل داد. قاضی دادگاه که بعدها از سوی انگلیس به بالاترین مقام قضایی در مصر رسید، چهار نفر از اهالی دشوای را به اعدام و هشت نفر دیگر را به تازیانه و زندان محکوم کرد. با اعلام این حکم از سوی دادگاه، افکار عمومی مصر برآشفته و این واقعه در اشعار شاعران مصر انعکاس یافت.

(۹) بیوراسب: (بیو= ده هزار + اسب). لقب ضحاک بوده است؛ چرا که در درگاه او ده هزار اسب زنده موجود بود.

(۱۰) بر سری: دخالت و فضولی

(۱۱) بقول: تره و سبزی‌ای که از تخم روید

(۱۲) خرطال: قنطار؛ وزنی در حدود صد رطل

(۱۳) چارق: نوعی از پافزار، پاپوش

(۱۴) چلمن: در تداول عامه کسی را می‌گویند که زود فریب می‌خورد.

(۱۵) قصه «شرحیل عرب» در اغانی این گونه آمده است که کفش او بعد از مرگ در قبیله‌ای پیدا شد و پدرش آن قبیله را در آتش راند و کشت. دردسرسازی این کفش به نوعی یادآور ماجرای «کفش میرزا نوروز» در ادب پارسی می‌باشد.

(۱۶) غرنگ: صدایی که به سبب گریستن در گلو می‌پیچد.

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. آجدانی، لطف‌الله (۱۳۸۷)؛ **روشنفکران ایران در عصر مشروطیت**، چاپ دوم، تهران: نشر اختران.
۲. أحمد فؤاد، نعمات (۱۹۷۱)؛ **خصائص الشعر الحدیث**، بیروت: دار الفکر العربی.
۳. بهار، محمدتقی (۱۳۵۴)؛ **دیوان اشعار**، چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
۴. **تارله**، ی. و. **ناپلئون** (۱۳۵۸)؛ ترجمه محمد قاضی، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۵. حائری، هادی (۱۳۷۵)؛ **یکصدمین سالگرد میلاد بهار**، تهران: نشر حدیث.
۶. حاکمی، اسماعیل (۱۳۸۶)؛ «بهار، سنت، تجدد»، **مجموعه مقالات یادیه دوباره از بهار**، به کوشش دکتر سعید بزرگ بیگدلی، چاپ نخست، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۷. حسین، طه (۱۹۳۳)؛ **حافظ و شوقی**، القاهرة: منشورات الخانجی و حمدان.
۸. الخطیب، حسام (۱۹۹۹)؛ **آفاق الأدب المقارن عربیاً و عالمیاً**، الطبعة الثانية، دمشق: دارالفکر.
۹. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۵)؛ **با کاروان حله**، چاپ سیزدهم، تهران: علمی

۱۰. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۸)؛ **ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما**، ترجمه حجت الله اصیل، تهران: نشر نی.

۱۱. شوقی، احمد (بی‌تا)؛ **دیوان (الشوقیات)**، بیروت: دار الجلیل.

۱۲. ضیف، شوقی (۱۹۷۵)؛ **شوقی شاعر العصر الحديث**، الطبعة السادسة، القاهرة: دارالمعارف.

۱۳. العقاد، عباس محمود (۱۹۵۰)؛ **شعراء مصر وبنائهم في الجليل الماضي**، القاهرة: مكتبة النهضة المصرية.

۱۴. الفاخوری، حنا (۱۳۷۸)؛ **تاریخ ادبیات عربی**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: توس.

۱۵. مندور، محمد (۱۹۷۰)؛ **أعلام الشعر العربي الحديث: أحمد شوقی، أحمد زکی ابوشادي، بشارة الخوري**، بیروت: المكتب التجاري للطباعة والنشر.

۱۶. نیکوهمت، احمد (۱۳۶۱)؛ **زندگی و آثار بهار**، چاپ دوم، تهران: گروه انتشاراتی آباد.

۱۷. هروی خراسانی، محمدحسن (۱۳۳۱)؛ **تاریخ پیدایش مشروطیت ایران**، مشهد: شرکت چاپخانه خراسان.

۱۸. همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۷)؛ «مقام بهار»، به اهتمام میلاد عظیمی، **من زبان وطن خویشم** (نقد و تحلیل و گزیده اشعار ملوک الشعراء بهار) چاپ نخست، تهران: سخن.

۱۹. یلفانی، رامین (۱۳۷۶)؛ **زندگانی سیاسی ناصرالملک**، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.

ب: مجله‌ها

۲۰. سبزیان پور، وحید (۱۳۸۶)؛ «ریشه‌های ایرانی امثال و حکم عربی در شعر بهار»، **نامه فرهنگستان**، دفتر ۹ (۱)، صص ۷۴-۹۵.

۲۱. ----- (۱۳۸۳)؛ «مطالعه موردپژوهانه در تأثیر قرآن در ادبیات فارسی (اشعار بهار)»، **مقالات و بررسی‌ها**، دفتر ۷۵ (۱)، صص ۹۵-۱۲۲.

مقارنة الشرق والغرب في شعر شوقي وبهار دراسة تصويرية^١

صابره سياوشى^٢

أستاذة مساعدة بأكاديمية العلوم الإنسانية والمطالعات الثقافية

الملخص

شوقي وبهار شاعران ممتازان فى الأدبين: العربي والفراسي المعاصر. لقد ترعرع الشاعران فى ظروف متشابهة مثل المعاصرة، الإسلام، الحياة فى حالة الاستبداد السياسي، مهاجمة الدول الإستعمارية، التحرر، المناضلات الثورية وتحمل النفي والسجن، فلذلك اقتربا من الآخرين فكرياً وأدبياً اقتراباً تاماً. دراسة مقارنة لشعرهما تدلّ على أنّ بعض المضامين المشتركة كالقومية، تقابل الشرق والغرب، الحرب، المرأة، الحرية، العلم، العدالة والفقر هي تجليات مشتركة بارزة في فكرهما. تحاول الكاتبة في هذه المقالة أن تقوم بدراسة تصويرية في شعر شوقي وبهار بكونها أسلوباً فكرياً في العصر الحديث.

إن النتائج الحاصلة هي:

الف) المقاومة أمام تهوّر المستعمرين هي أحد المبادئ الفكرية لدى الشعارين.

ب) لقد أشار الشاعران إلى الجوانب السلبية والإيجابية لتقليد الأروبيين في شعرهما.

الكلمات الدلّيلية: دراسة مقارنة، تصويرية الشرق والغرب، شوقي، بهار

